

A Critical Analysis of the Doctrines of Ordoliberalism (German School of Neoliberalism)

Seyyed Aqil Hoseiny*

Saeed Seyyedhoseinzade Yazdi**

Abstract

The main problem of this survey is to explain the basic components of the German school of Ordoliberalism and the theoretical and practical critiques of it, and to ask about the relationship between Ordoliberalism and other schools of neoliberalism. In this regard, first, using the library method and referring to the works of the most important thinkers of Ordoliberalism such as Eucken, Ropke, and Rustow, as well as their main commentators, the characteristics and principles of the Ordoliberalism school are extracted. These principles are the primacy of law and legal institutions over economic institutions, the constitutive and regulative principles, the superiority of the competitive order and the superiority of a strong state within the framework of the economic constitution and the implementation of ordnungspolitik (ordering policy) to preserve the market. A brief comparative analysis of the relationship between this school and the Chicago School is presented. Finally, the theoretical critiques of the ideas and basic principles of this school and the practical critiques of the effects and consequences of the implementation of the Ordoliberal policy are discussed in detail.

Keywords: Competitive Order, Economic Constitution, Neoliberalism, Ordnungspolitik, Ordoliberalism, Strong State.

* Assistant Professor of Economics, Yasouj University, Yasouj, Iran (Corresponding Author),
aqil.hoseiny@yu.ac.ir

** PhD of Economics, Imam Sadiq (A.) University, Qom, Iran, 8saeed8@gmail.com

Date received: 17/02/2023, Date of acceptance: 05/05/2023



تحلیل و نقد آموزه‌های مکتب اردولیبیرالیسم (نئولیبرالیسم آلمانی)

سیدعقیل حسینی*

سعید سیدحسین‌زاده یزدی**

چکیده

مسئله اصلی این مقاله تبیین مؤلفه‌های اساسی مکتب اردولیبیرالیسم آلمانی و نقدهای نظری و عملی وارد به آن و پرسش از نسبت میان اردولیبیرالیسم و سایر مکاتب نئولیبرالیسم است. در این زمینه، نخست با استفاده از روش کتاب‌خانه‌ای و مراجعه به آثار دست‌اول مهم‌ترین اندیشمندان اردولیبیرالیسم، از قبیل اویکن، روپکه، و روستو، و هم‌چنین شارحان اصلی آن‌ها مؤلفه‌های مکتب اردولیبیرالیسم استخراج می‌شود. این اصول عبارت‌اند از: تقدم حقوق و نهادهای حقوقی بر اقتصاد و اصول تقویم‌گر و تنظیم‌گر آن؛ اصالت نظم رقابتی و اصالت یک دولت قوی در چهارچوب قانون اساسی اقتصادی؛ اجرای سیاست نظم‌دهی با هدف صیانت از بازار. سپس، به‌اختصار، تحلیلی تطبیقی از نسبت این مکتب با مکتب شیکاگو و تنظیم‌گری ارائه خواهد شد. در نهایت، درباره نقدهای نظری وارد به اندیشه‌ها و اصول اساسی این مکتب و نقدهای عملی وارد به آثار و تبعات ناشی از اجرای سیاست‌گذاری اردولیبیرال به تفصیل بحث و تحلیل می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اردولیبیرالیسم، دولت قوی، سیاست نظم‌دهی، قانون اساسی اقتصادی، نئولیبرالیسم، نظم رقابتی.

* استادیار اقتصاد، عضو هیئت علمی گروه اقتصاد، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)،

aqil.hoseiny@yu.ac.ir

** دکترای علوم اقتصادی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران، 8saced8@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۵



۱. مقدمه

اردولیبیرالیسم اندیشه‌ای بود که در پی بحران بزرگ سال ۱۹۳۰ اروپا با هدف احیای لیبرالیسم اقتصادی در آلمان بین دو جنگ جهانی شکل گرفت و پس از جنگ جهانی دوم نظام حکم‌رانی اقتصادی آلمان را شکل بخشید و معجزه اقتصادی این کشور را رقم زد. متعاقباً، اصول اساسی اردولیبیرالیسم، یعنی رقابت آزاد و ثبات پولی، در پی‌ریزی اتحادیه اروپا و خصوصاً پس از بحران ۲۰۰۸ در اصلاحات اقتصادی کشورهای منطقه یورو و ظهور سیاست ریاضت اقتصادی نقشی کلیدی داشت. هم‌زمان با تشدید بحران بدهی اروپا در بهار ۲۰۱۵ و هم‌چنین متشنج شدن روابط آلمان و یونان به دلیل مسائل پیش‌آمده در خصوص چگونگی مقابله با میزان سرسام‌آور بدهی عمومی، نشریه اکونومیست تحلیل جالب‌توجهی برای توجیه این منازعات ادامه‌دار ارائه کرد: مقاومت آلمان در برابر هر نوع اصلاح یا بازسازی اساسی ساختار بدهی و هم‌چنین اصرار این کشور بر اجرای قوانین مربوط به سیاست مالی، که نه‌تنها در مورد یونان، بلکه باید برای همه اعضای اتحادیه پولی اروپا دقیقاً اجرا شود، صرفاً به دلیل انگیزه‌های مادی و مالی نیست، بلکه این مسئله مربوط به سنت مشخصی است که به میراث فکری اندیشه آلمانی برمی‌گردد که همان اندیشه «اردولیبیرالیسم» است (Atkins 2015). این سنت فکری احتمالاً برای اکثریت قریب به اتفاق خوانندگان غیرآلمانی مجله اکونومیست کاملاً ناشناخته بود. از همان سال مباحثاتی میان پژوهش‌گران حوزه حکم‌رانی با تمرکز بر تحلیل‌های فیلسوف فرانسوی، میشل فوکو، از اردولیبیرالیسم و ربط و نسبت آن با نئولیبرالیسم آمریکایی صورت گرفت. به‌زعم فوکو، حکم‌رانی نئولیبرال اولین بار توسط اردولیبیرال‌ها در دهه ۱۹۳۰ در آلمان بسط و توسعه یافت و رفته‌رفته نئولیبرالیسم به برنامه آشکار بیش‌تر دولت‌ها در کشورهای سرمایه‌داری تبدیل شد (Biebricher and Vogelmann 2017).

اردولیبیرالیسم را باید درزمینه مکانی-زمانی خاص آلمان دوره وایمار درک کرد. جمهوری وایمار در بیش‌تر دوره موجودیت نسبتاً کوتاه خود از هر نظر دچار بحران بود. اردولیبیرال‌ها کاملاً از مسائل و مشکلات اقتصادی و سیاسی جمهوری وایمار آگاه بودند و متقاعد شده بودند که نمی‌توان یکی را بدون دیگری حل کرد. از منظر آن‌ها، بحران اقتصادی وایمار ناشی از بحران دموکراسی سیاسی بیش از حد است. بر این مبنا، آن‌ها خود را متعهد به دیدگاهی درخصوص جامعه می‌دانستند که صرفاً بر مباحث اقتصادی متمرکز نبود و به‌صورت آگاهانه مسائل غیراقتصادی را در بر می‌گرفت و برای درمان مسائل مختلف جامعه و مشکلات پیش‌آمده به همه این ابعاد توجه می‌کرد. دیدگاه اردولیبیرال‌ها کاملاً میان‌رشته‌ای است و حوزه

حقوق در مرکز آن قرار دارد. از دیدگاه اردولیبیرال‌ها، حقوق صرفاً تجلی یا ابزار اقتصاد نیست، بلکه به اقتصاد صورت می‌بخشد و چهارچوب آن را فراهم می‌آورد. از این رو، در تقابل با رویکرد مارکس، اردولیبیرال‌ها به جای تأکید بر «عوامل تولید» بر «روابط تولید» تمرکز می‌کردند. فرایندهای محض اقتصادی از قبیل رقابت فقط تا جایی در تاریخ تحقق می‌یابند که چهارچوب نهادی و قواعد موضوعه شرایط امکان آن‌ها را فراهم کند. به‌عنوان نمونه، وقتی نظام سرمایه‌داری امکان ظهور یافت که قواعد جدید حق از قبیل حقوق مالکیت طبق منطق و الزامات خاص این واقعیت اقتصادی به‌نوعی با فشار از پایین ایجاد شد. برخلاف لیبرالیسم اسمیتی و قرن هجدهمی، مسئله اردولیبیرال‌ها این نبود که چگونه در چهارچوب یک جامعه سیاسی معین بازار آزاد را ایجاد کند، بلکه مسئله اردولیبیرالیسم این بوده است که چطور جامعه، سیاست، و دولت را می‌توان براساس قواعد اقتصاد بازار طراحی کرد. اردولیبیرال‌ها از این مسئله با عنوان «تغییر مرکز ثقل کنش حکومتی به سمت پایین» تعبیر می‌کنند. طبق نگرش اردولیبیرال، چون صرفاً با یک نوع «سرمایه‌داری بنیادین» حاصل از «منطق خاص سرمایه» سروکار نداریم، بلکه با «سرمایه‌داری‌های منحصربه‌فردی» سروکار داریم که از طریق «نظام اقتصادی - حقوقی (نهادی)» ساخته می‌شود، باید «بتوانیم به‌نحوی در این نظام مداخله کنیم که گویی سرمایه‌داری متفاوتی سر برمی‌آورد». اردولیبیرال‌ها معتقد بودند که توجه به نهادها در نظریه اقتصادی و تحلیل‌های اقتصاددانان غایب است و ضرورت دارد به آن‌ها و به‌طور خاص «حقوق اقتصادی» توجه کنیم. در این زمینه، نخست باید از طریق تحلیل تاریخی چگونگی تعامل اقتصاد با نهادها و قواعد حقوقی تعیین شود. سپس، بر مبنای این تحلیل، تغییرات امکان‌پذیر در این نظام اقتصادی - حقوقی را تعیین کرد (فوکو ۱۳۸۹: ۲۲۸).

بر همین مبنای، اردولیبیرالیسم ضرورتاً مستلزم نوعی «سیاست اجتماعی» است که فعالانه، چندجانبه، و هوشمندانه است. بنابراین، از طرفی، با نوعی اقتصاد بازار مواجهیم و، از طرف دیگر، با یک سیاست اجتماعی فعال، قوی، و مداخله‌گر. اما بار دیگر باید به‌دقت تأکید کرد که سیاست اجتماعی اردولیبیرالیسم، برخلاف سیاست‌های مدیریت تقاضای کینزی و دولت رفاه مکانیسم، جبرانی برای خنثی کردن آثار احتمالاً مخرب آزادی اقتصادی در جامعه یا بافت اجتماعی ندارد. در واقع، اگر مداخله‌گرایی اجتماعی دائمی و چندشکلی در کار باشد، با اقتصاد بازار یا گرایش اقتصاد بازار تضاد نخواهد داشت. برعکس، اردولیبیرال‌ها این مداخله‌گرایی را به‌مثابه شرط امکان تاریخی و اجتماعی اقتصاد بازار و شرط امکان مکانیسم صوری رقابت در پیش می‌گیرند تا تنظیم موردانتظار از بازار رقابتی، بدون آثار منفی ناشی از غیاب رقابت،

به‌خوبی شکل بگیرد. بنابراین، «سیاست اجتماعی» نباید «آثار» ضداجتماعی رقابت را از بین ببرد، بلکه باید مکانیسم‌های ضدرقابتی جامعه را از بین ببرد.

۲. تحلیل زمینه‌های شکل‌گیری و خاستگاه‌های فکری و اجتماعی مکتب اردولبرالیسم آلمانی

بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ پایه‌های نظام سرمایه‌داری مبتنی بر نظریه بازار لیبرالیسم کلاسیک را لرزاند، تاجایی که کینز در مقاله‌ای با تشکیک در آموزه‌های اسمیت و اقتصاددانان کلاسیک پایان لسه‌فر را اعلام کرد (Keynes 1926). این بحران نقطه آغازی بود بر بازنگری در آموزه‌های لیبرالیسم کلاسیک (لسه‌فر) و حرکت به سمت درک جدیدی از لیبرالیسم. گروه‌های مختلفی این مأموریت و هدف را در ذهن می‌پروراندند و ایده‌هایی نیز بدین منظور مطرح کردند. این گروه‌ها با وجود افتراقات فکری و جغرافیایی در چند نکته کلیدی با یکدیگر هم‌نظر و هم‌عقیده بودند:

۱. ناکارآمدی نظریه اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر قاعده لسه‌فر از جهات مختلف و خصوصاً از جهت عدم امکان حل خودکار بحران دهه ۱۹۳۰؛

۲. اعتقاد به نظام سرمایه‌داری به‌عنوان بهترین گزینه در دسترس و فقدان اختلاف‌نظر بنیادی در مبانی و نوع نظام اقتصادی مطلوب باوجود اختلاف‌نظرهای تاکتیکی؛

۳. رد همه اشکال نظام‌های جمع‌گرایانه همراه با مداخله حداکثری دولت از قبیل نظام‌های کمونیستی، سوسیالیستی، ناسیونال سوسیال، و حتی اقتصاد کینزی که به‌نوعی در چهارچوب اقتصاد سرمایه‌داری قرار دارد، اما به مداخله حداکثری دولت در اقتصاد منجر می‌شود و لیبرالیسم را به‌خطر می‌اندازد. به‌طور خاص، نقد این گروه‌ها در آن برهه متمرکز بر برنامه بورج در انگلستان و برنامه نیو دیل (new deal) در آمریکا بود که به دخالت گسترده دولت در این کشورها منجر شد.

این افراد با چهارچوب نظری فوق‌الذکر متعاقباً «نئولیبرال» نامیده شدند (Birch 2017:1-4). نقطه تجمع آغازین این گروه‌ها کنفرانسی است که در کنفرانس والتر لپمن (Colloque Walter Lippmann) در پاریس در ۱۹۳۸ برگزار شد و فیلسوف فرانسوی، لوئیس روژی، آن را سازمان‌دهی کرد. در این جلسه بود که اصطلاح «نئولیبرالیسم» (neoliberalism) را برای اولین بار والتر روستو مطرح کرد، هرچند لزوماً شرکت‌کنندگان نپذیرفتند.

نئولیبرالیسم اغلب با طیفی از متفکران از طیف وسیعی از مکاتب فکری لیبرال، از جمله شخصیت‌های شناخته‌شده به‌ویژه اقتصاددانانی مانند فردریش هایک و لودویگ فون میزس از مکتب اتریش، میلتون فریدمن و گری بکر از مکتب شیکاگو، والتر اویکن و ویلهلم رویکه و الکساندر روستو از مکتب فرایبورگ یا اردولیرال و بسیاری دیگر همراه شد. افرادی که در این کنفرانس شرکت کردند از کشورهای مختلفی نظیر فرانسه، اتریش، آمریکا، و آلمان بودند و دغدغه مشترک آن‌ها بازسازی آموزه‌های اقتصاد کلاسیک بود (Mirowski 2009).

نئولیبرالیسم دارای نحله‌های فکری مختلف است و بیش‌تر نویسندگان بین مکاتب اتریشی، مکتب نئولیبرالیسم آمریکایی (شیکاگوی متقدم و متأخر)، نئولیبرالیسم فرانسوی و ایتالیایی، مکتب ویرجینیا، و مکتب اردولیرالیسم تمایز قائل می‌شوند (Foucault 2008; Peck 2010; Dardot and Laval 2014). مکتب فرایبورگ یا اردولیرال یک سنت نئولیبرال متقدم با محوریت «دولت قوی» (strong state) و این رویکرد بود که «دولت مقدم است» (state is first). منظور از ایجاد یک دولت قوی ایجاد نظم است تا اقتصاد بازار که طبیعی یا خودجوش نیست ظهور و کار کند. اردولیرالیسم مبتنی بر ایده «اقتصاد بازار اجتماعی» شکل گرفت که در آن قدرت اقتصادی به‌گونه‌ای تنظیم می‌شود که رقابت بتواند شکوفا شود و کار کند. اردولیرال‌ها تأثیر در خورتوجهی در ساختار سیاسی و اقتصادی و جهت‌گیری اقتصاد ملی خود پس از جنگ جهانی دوم داشتند (Peck 2010). لودویگ ارهارد، وزیر امور اقتصادی و سپس صدراعظم آلمان، تحت تأثیر مکتب اردولیرالیسم و خصوصاً رویکه قرار داشت و با یک جهت‌گیری اردولیرال در ۱۹۴۸ شروع به ایجاد تغییری اساسی در کنترل قیمت و دست‌مزد دوران نازی کرد. منشأ توسعه اقتصادی و موفقیت اجتماعی و اصطلاحاً «معجزه اقتصادی» آلمان بعد از ۱۹۴۵ و جنگ جهانی دوم بر اجرای دیدگاه‌های مکتب اردولیرالیسم و تفکرات والتر اویکن و مکتب فرایبورگ و اصول اقتصاد بازار اجتماعی بود (Hagemann 2018: 654). بر همین اساس، سیستم اقتصادی آلمان پس از جنگ با حاکمیت قانون قوی دموکراتیک سازمان‌یافته همراه بود (به‌دلیل ابتدای نظام اقتصادی اردولیرال بر بنیادهای اجتماعی و سیاسی) و هدف آن تضمین آزادی مالی مرتبط با آرمان‌های عدالت، امنیت، و رفاه اجتماعی بود. ویژگی خاص «سیاست اجتماعی» محدودکردن آزادی بازار در مواردی است که اگر به حال خود واگذار شود، نهایتاً به‌اندازه کافی با نیازهای اجتماعی مطابقت ندارد و کرامت انسان‌ها را به‌خطر می‌اندازد و در مواردی که نتایج در طی هفتاد سال گذشته انواع زیادی از این نظام اقتصادی-اجتماعی نه‌تنها در آلمان، بلکه در چندین کشور اروپای غربی از جمله اتریش، هلند، و بلژیک که از سیستم آلمان به‌نحوی تقلید

کرده‌اند توسعه داده شده است (Araskewopoulos 2017: 84). در مقیاسی وسیع‌تر، شکل‌گیری اتحادیه اروپا و بازارهای یک‌پارچه اروپایی نیز متأثر از ایده‌ها و سیاست‌های اردولیبرال به‌ویژه ایده «شرایط چهارچوب» بوده است (Birch 2017: 28).

۳. معرفی مهم‌ترین اندیشمندان مکتب اردولیبرالیسم

لازم است به مهم‌ترین اندیشمندانی که در تکوین مکتب اردولیبرالیسم نقش داشتند اشاره شود. والتر اویکن (Walter Eucken) بنیان‌گذار، فیلسوف اقتصاد، و نظام‌ساز اصلی این مکتب بود که ایده‌های اصلی این مکتب برگرفته از چهارچوب فکری، فلسفی، و روش‌شناسی اوست. اصلی‌ترین اثر او با نام مبانی علم اقتصاد (*Foundation of Economics*) در ۱۹۴۰ منتشر شد. اثر او به‌طور آشکار انتقاداتی بر مکتب تاریخی آلمان وارد می‌کرد و، براساس طبقه‌بندی‌ای که ارائه می‌کند، تأکید خاصی بر بازپروری اقتصاد از طریق عوامل نهادی، قانونی، و اجتماعی داشت. در نظم رقابتی (competitive order) که او تعریف می‌کند دولت نقش قوی‌تری نسبت به نقشی که دولت در رویکرد نئولیبرالیسم آمریکایی و مکتب اقتصاد اتریشی نظیر دیدگاه‌های هایک و فون میزس دارد ایفا می‌کند. رویکرد اویکن در دو نوع اصول اصلی خود را نشان می‌دهد (Eucken 1952:100-107).

۱. اصول تقویم‌گر (constitutive principle): اصول تقویم‌گر ناظر بر تأسیس و قوام‌دادن نظام اقتصادی است. از دیدگاه اویکن، این اصول شامل نظم رقابتی، مالکیت خصوصی ابزارهای تولید، سیستم پولی پایدار و باثبات، بازارهای باز، آزادی قرارداد، مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی شخصی، و ثبات در سیاست‌های اقتصادی است.

۲. اصول تنظیم‌گر (regulative principle): اصول تنظیم‌گر ناظر بر حفظ عملکرد نظم رقابتی و مقابله با شکست‌های بازار است. اصول تنظیم‌گر عبارت است از: سیاست اجتماعی، جلوگیری از انحصار، حفظ محیط زیست، و تنظیم بازار نیروی کار.

ویلهلم روپکه (Wilhelm Ropke) اقتصاددانی است با دیدگاه‌های فرهنگی، اخلاقی، و اجتماعی بسیار جدی. شاید بتوان از او به‌عنوان یکی از پُرکارترین نویسندگان اردولیبرال یاد کرد. آثار بسیاری از او به‌جا مانده و اصطلاحات بسیاری نیز وضع کرده که در این مکتب به‌کار گرفته می‌شود. مثلاً، اصطلاح «دخالت‌های هماهنگ با بازار» یا «اقتصاد انسانی» (human economy) توسط وی جعل و به‌کار گرفته شده است.

الکساندر روستو (Alexander Rostow)، جامعه‌شناس و منتقد فرهنگی، مدرک دکترای خود را در رشته فلسفه دریافت کرده بود، اما در رشته‌های اقتصاد سیاسی و سایر علوم اجتماعی نیز تحصیل کرد. البته، روستو هرگز از نظر سازمانی وابسته به دانشگاه فرایبورگ نبود، اما از اواخر دهه ۱۹۲۰ با تبادل نظر فکری نزدیک با والتر اویکن ایده‌ها و قضایایی کلیدی به مکتب اردولیبیرالیسم افزود. روستو وجهه همت خود را توجه به عوامل غیراقتصادی (ارزش‌های فرهنگی و معنوی) قرار داده بود و تحلیل‌های بسیاری در خصوص «سیاست حیاتی» (vital policy) و تحلیل وضعیت کارگران و غیره ارائه کرد که در شکل‌گیری اندیشه سیاست اجتماعی در مکتب اردولیبیرالیسم بسیار مؤثر بود.

آلفرد مولر-آرماک، به‌عنوان اندیشمندی عمل‌گرا که واژه «اقتصاد بازار اجتماعی» را جعل کرده است، سهم مؤثری در اجرای این اندیشه در نظام اقتصادی آلمان داشت (Biebricher Vogelmann 2017).

بدیهی است که اختلاف‌نظرهای فکری و عملی در دیدگاه‌های اندیشمندان اصلی این مکتب دیده می‌شود؛ به‌صورتی که برخی تحقیقات میان مکتب فرایبورگ (متشکل از والتر اویکن و فرانثس بوهم)، مکتب گُلن (به‌رهبری مولر آرماک)، و لیبرالیسم جامعه‌شناختی (متشکل از روپکه و روستو) تفکیک قائل شده‌اند که به‌نظر می‌رسد اشتراکات این مکتب و نیز جمع‌شدن آن‌ها در قالب یک نظام توانسته است بر افتراقات غلبه کند و امروزه مکتبی به نام مکتب «اردولیبیرالیسم آلمانی» مطرح است.

۴. تحلیل اندیشه‌های محوری مکتب اردولیبیرالیسم آلمانی

پیش‌وند «ordo» در «ordoliberalism» ارجاع به «order» (Ordnung - نظم) دارد. اردولیبیرال‌ها از یک هستی‌شناسی اجتماعی (social ontology) تبعیت می‌کنند که می‌توان از آن به «هم‌بستگی درونی نظم‌ها» (interdependence of orders) تعبیر کرد. بر این اساس، اصل مبنایی اردولیبیرالیسم در درک موضوعات «اندیشیدن در قالب نظم‌ها» (denken in ordnungen) است. همه حوزه‌های اجتماعی اعم از اقتصادی، سیاسی، و حقوقی از انواع خاصی از «نظم‌ها» ساخته شده‌اند که ممکن است به‌درستی عمل کنند، دچار کژکارکردی شوند، یا به‌طور کامل به‌هم بریزند و دچار بی‌نظمی و اغتشاش شوند. رسالت یک اندیشمند اردولیبیرال شناسایی مؤلفه‌ها و ساختار نظم‌های موجود است. به‌طور خاص، در اقتصاد رسالت اقتصاددان اردولیبیرال شناسایی «نظم‌های رقابتی» است که از رقابت و عملکرد مکانیسم قیمت صیانت می‌کند. «سیاست

نظم‌دهی) (ordenungspolitik) ناظر به سیاست‌گذاری اقتصادی خاصی است که چنین درکی از نظم رقابتی بازار اقتضا می‌کند. «سیاست نظم‌دهی» بدیل اردولیبرال‌ها در برابر «سیاست تنظیم‌گری» (regulatory policy) مدیریت تقاضای کینزی بود. سیاست نظم‌دهی به‌جای مداخله مستقیم در بازار صرفاً «چهارچوب» بازار را هدف قرار می‌دهد. چهارچوب بازار اغلب با عنوان «قانون اساسی اقتصادی» (economic constitution – wirtschaftsverfassung) شناخته می‌شود. سیاست نظم‌دهی باید قواعد و تنظیماتی را بنیاد نهاد و اجرا کند و در صورت ضرورت تعدیل کند که عملکرد «درست» رقابت و مکانیسم قیمت را تضمین کند. هر نوع رقابتی مورد تأیید و حمایت نیست، بلکه صرفاً رقابت بر پایه کارآمدی (performance-leistungswettbewerb) قابل قبول است. بر این اساس، سیاست اقتصادی مسیری را پیش می‌کشد که اردولیبرال‌ها زیرکانه آن را «راه سوم» میان سرمایه‌داری و کمونیسم می‌نامند که نه به انفعال صرف در برابر تغییرات اقتصادی محدود می‌ماند نه اقتصاد را تابع برنامه‌های یک اداره مرکزی می‌کند (Biebricher and Vogelmann 2017).

ایده «قانون اساسی اقتصادی» یکی از مشخصه‌های اصلی تفکر اردولیبرال است. قانون اساسی اقتصادی یک تصمیم صریح و سازش‌ناپذیر درباره اصول پایه‌ای یک نظم اقتصادی است که بر اساس آن همه تصمیمات دولتی که ممکن است در اقتصاد تأثیر بگذارد باید از قانون اساسی اقتصادی بیرون بیایند (Röpke 1982b: 39). قانون اساسی اقتصادی مقوله‌های اقتصادی را به‌عنوان هنجارهای قانونی بیان می‌کند و سیاست اقتصادی را به‌عنوان سیاست نظم اقتصادی تشکیل شده (constituted economic order) تعیین می‌کند. مشروعیت سیاست اقتصادی به مشخصه‌های چهارچوب‌های قانونی - نهادی بستگی دارد که حیات اقتصادی در آن جریان دارد و تنظیم آن‌ها مربوط به سیاست نظم‌دهی است که به دنبال ایجاد و حفظ یک نظم اقتصادی است (Vanberg 2015: 29). به عبارت دیگر، سیاست نظم‌دهی عملی سیاسی برای ایجاد و حفظ قانون اساسی اقتصادی با هدف تمرکززدایی و سیاست‌زدایی از قدرت اقتصادی است. منظور از قانون اساسی اقتصادی یک «تصمیم جامع» (gesamtentscheidung) درباره نوع (فن) (art) و شکل فرایندهای همکاری اقتصادی - اجتماعی است که دامنه مشروعیت قانون‌گذاری قوه مقننه و مداخله در اقتصاد را محدود می‌کند (Eucken 1959: 52; Böhm 1933: 106).

از منظر گربر، قانون اساسی اقتصادی نشان‌دهنده یک تصمیم سیاسی درباره نوع (type) اقتصادی مطلوب جامعه است (Gerber 1994: 45). همان‌گونه که قانون اساسی سیاسی یک تصمیم اساسی درباره نوع سیستم سیاسی مورد نظر جامعه است، قانون اساسی اقتصادی

نشان‌دهنده یک تصمیم ارزش‌مند و شفاف درباره نظام اقتصادی است (Böhm 1933: xiv). این «تصمیم اساسی» (constitutional choice) قوانین و محدودیت‌هایی را تعیین می‌کند که در آن به فعالان بازار اجازه داده می‌شود اهداف خود را دنبال کنند (Vanberg 2015: 28). این نوع سازمان اقتصادی هم اصول و قواعد تنظیمی مبنایی آن را تعیین می‌کند، هم دامنه مشروعیت قانون‌گذاری پارلمانی را، هم نوع مداخله سیاسی را، و هم نوع رفتاری را که از سوژه‌های اقتصادی انتظار می‌رود. این کار برخی از اشکال مداخله و رفتار را، که مغایر با قانون اساسی (unconstitutional) و ناسازگار با سبک (style) تعریف‌شده سیستم اقتصادی تشکیل شده است، خارج می‌کند (Muller-Armack 1976: 279).

در نتیجه، مفهوم اردولیبرال از قانون اساسی اقتصادی همان اعتبار مفهوم قانون اساسی سیاسی را دارد: الزامات را مطرح می‌کند، چهارچوبی برای فعالیت اقتصادی قانونی ایجاد می‌کند، و اصول رفتاری را برای کلیت اقتصاد سیاسی وضع می‌کند. مکتب فرایبورگ بر نیاز به «چشم‌انداز سیاستی واحد» (ganzheitsbe- trachtung- integrated policy perspective) تأکید می‌کند. در این مفهوم هر حوزه سیاست‌سازنده اقتصاد سیاسی لیبرال است. هر ماده سازنده فقط در کل و از طریق کل معنا و مفهوم دارد. مثلاً، سیاست اجتماعی فقط به‌عنوان یک ماده سازنده اقتصاد سیاسی لیبرال متمایز است و رفتار آن با کمک نظام رقابت کامل به‌مثابه یک کل تعریف می‌شود. همه اصول، چه اصول تقویم‌گر چه اصول تنظیم‌گر، به یک‌دیگر تعلق و وابستگی دارند، تا آن‌جاکه سیاست اقتصادی باید به‌طور مداوم براساس آن‌ها باشد تا یک نظم رقابتی ایجاد و عملیاتی شود. هر اصلی معنای خود را فقط در چهارچوب طرح کلی (bauplan) نظم رقابتی دریافت می‌کند (Eucken 2004: 204).

بنابراین، سیاست نظم‌دهی محدود به سیاست اقتصادی نیست، بلکه به‌طور عام درباره دست‌یابی به یک رفتار پایدار دولت در همه زمینه‌های سیاست است. سیاست دولت مقید به قانون اساسی اقتصادی است که آن را به مداخله در اقتصاد مجبور می‌کند تا نظم شکل‌گرفته در زندگی اقتصادی را به‌مثابه یک کل تأمین کند. به این ترتیب، سیاست نظم‌دهی رفتار حکم‌رانی دولت اردولیبرال را تعریف می‌کند که طبق قانون اساسی اقتصادی تعریف شده است و شبیه یک «دولت مبتنی بر قانون اساسی» (rechtsstaat) اقتصادی عمل می‌کند (Gerber 1944: 47). این تفکر الزامی قانونی برای شرکت‌کنندگان در بازار رقابتی ایجاد می‌کند؛ یعنی انجام کار با میل و کوشش به‌عنوان عوامل خودمسئولیت‌پذیر ارزش اقتصادی. در این زمینه، اردولیبرال‌ها از «رقابت» (enterprise- wettbewerb) به‌عنوان یک اصل اساسی اقتصاد آزاد صحبت می‌کنند. قانون

اساسی اقتصادی دولت مبتنی بر قانون اساسی اقتصادی را به‌عنوان یک «دولت رقابتی» (wettbewerbsstaat- enterprise state) وضع می‌کند (Eucken 1959: 52; Böhm 1937). قانون اساسی اقتصادی اجازه دخالت صلاح‌حیدی و دل‌بخواهی (discretionary intervention) را در اقتصاد نمی‌دهد. سیاست اقتصادی سیاست صلاح‌حیدی سیاست‌گذاران نیست. سیاست اقتصادی باید مبتنی بر قانون و قاعده باشد. این ملاحظه، سیاست اقتصادی‌ای را که به‌دنبال بهبود مستقیم نتایج از طریق مداخلات خاص در روندهای اقتصادی است حذف می‌کند. در عوض، سیاست اقتصادی به‌دنبال ارتقا و امکان‌پذیرکردن چهارچوب اساسی مبنایی در رفتار فعالان اقتصادی است. قانون اساسی اقتصادی مستلزم آن است که سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری مجلس نیز مطابق با اصول اساسی باشد. از آن‌جاکه سیاست‌های صلاح‌حیدی به فشارهای خاص اقتصادی، مطالبات اجتماعی، و آرمان‌های دموکراتیک توده‌ای تبدیل می‌شود و موجب دنباله‌روی از سیاست مصالحه و سازش، زد و بند و حزب‌بازی سیاسی، و بالارفتن انتظارات توده‌ای می‌شود، اردولیرال‌ها به دموکراسی نامحدود انتقاد دارند. سیاست‌گذاری صلاح‌حیدی با قواعد بازی مغایرت دارد و سیاست اقتصادی را پیش‌بینی‌ناپذیر و بی‌قاعده می‌کند. مداخله‌گرایی ثبات در سیاست‌های اقتصادی را بین می‌برد که از نظر او یکن یک اصل اساسی و بنیادی برای یک نظم بازار آزاد است. علاوه‌براین، نادیده‌گرفتن قواعد بازی به سیر قهقرایی روابط اجتماعی منجر می‌شود، زیرا سیاست‌گذاری صلاح‌حیدی به اعطای امتیازات دل‌بخواهی توسط دموکراسی اکثریت و ایجاد لابی درخصوص منافع قدرت‌مند سیاسی و اقتصادی می‌انجامد (Vanberg 2015: 29).

۵. مقایسه مکتب اردولیرالیسم با سایر نحله‌های نئولیبرالیسم

بحران رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ پایه‌های نظام سرمایه‌داری مبتنی بر نظریه بازار لیبرالیسم کلاسیک را لرزاند، تاجایی که کینز در مقاله‌ای با تشکیک در آموزه‌های اسمیت و اقتصاددانان کلاسیک پایان لسه‌فر را اعلام کرد (Keynes 1926). این بحران نقطه آغازی بود بر بازنگری آموزه‌های اقتصاد کلاسیک و گروه‌های مختلفی این مأموریت و هدف را در ذهن می‌پروراندند و این گروه‌ها با وجود افتراقات فکری و جغرافیایی در ناکارآمدی نظریه اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر قاعده لسه‌فر، گزینه مطلوب‌دانستن اقتصاد سرمایه‌داری، و مردوددانستن تقریباً تمام اشکال نظام‌های جمع‌گرایانه هم‌راه با دخالت‌های حداکثری دولت، از جمله اقتصاد کینزی، نظام‌های کمونیستی، و سوسیالیستی، با یک‌دیگر هم‌نظر و هم‌عقیده بودند (Brich 2017: ch1 and 2). این

گروه‌ها توسط روستو در کنفرانس والتر لیپمن در فرانسه «نئولیبرالیسم» (neoliberalism) نامیده شدند (Mirowski 2009). پژوهش‌گران حوزه نئولیبرالیسم معمولاً دو مکتب اصلی نئولیبرالیسم آمریکایی (نئولیبرالیسم آنارشستی یا مکتب شیکاگو) و نئولیبرالیسم آلمانی (اردولیبرالیسم) را تفکیک می‌کنند و گاهی حلقه واسط این دو مکتب، یعنی مکتب اتریشی، را نیز متمایز می‌سازند (Burgin 2012; Dardot and Laval 2014; Foucault 2008; Peck 2010). دولت قوی در ایجاد شرایط چهارچوب رقابت در بازار تأکید می‌کند؛ درحالی‌که مکتب شیکاگو تأکید بیشتری بر حذف نفوذ دولت به منظور ارتقای رقابت در بازار دارد. در این باره، توجه به تأثیر مکتب آلمانی در بنیان‌گذاری اقتصاد بازار اجتماعی آلمان و تأثیر مکتب شیکاگو در سرمایه‌داری انگلیس و آمریکا جالب است (Gerber 1994; Siems and Schnyder 2014).

شاید شناخته‌شده‌ترین سنت نئولیبرال مکتب متأخر شیکاگو باشد که با دپارتمان اقتصاد دانشگاه شیکاگو مرتبط است. برخی پژوهش‌گران حوزه نئولیبرالیسم، از قبیل پک (Peck 2010)، میلتن فریدمن را به‌عنوان ستاره برجسته در این مکتب متمایز می‌کنند و برخی دیگر از قبیل فوکو (Foucault 2008) گری بکر را. کارهای اخیر و رو به رشد نقش و اهمیت دانشکده حقوق و دانشکده کسب‌وکار شیکاگو (Chicago) را نیز در ترویج این مکتب نئولیبرالی روشن کرده‌اند. به‌طور خاص، آثار نیک‌خواه و ون هورن نشان می‌دهد دانشگاهیانی مانند آرون دایرکتور (Aaron Director) و جورج استیگلر (George Stigler) نقش مهمی اگرچه نه بیش‌تر از فریدمن و بکر، به‌طور خاص، در مباحثی از قبیل مطالعه بازار آزاد و پروژۀ ضد تراست (antitrust) ایفا کرده‌اند (Edward et al. 2016; Nik- Khah 2011). بسیاری از کارها در زمینه‌های جدید، مانند حقوق و اقتصاد، که دانشکده حقوق شیکاگو پیش‌گام آن‌ها بوده است، به بازتعریف ادراک انحصار شرکت‌ها و متعاقباً سیاست‌های ضد تراست در ایالات متحده کمک کرد (Crouch 2011). در حال حاضر، مهم است که بر ظهور مکتب شیکاگوی متأخر به‌عنوان «نوع ایدئال» نئولیبرالیسم در نگاه بسیاری از مردم به‌ویژه مواضع آزادی‌خواهانه و ضد دولتی پس از دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ تأکید کنیم. کتاب سرمایه‌داری و آزادی فریدمن، که برای بسیاری از افراد همان جایگاه کتاب راه بردگی هاپک را داشت، از این دست است.

یکی از جدیدترین مکاتب نئولیبرالیسم مکتب ویرجینیا است. مکتب ویرجینیا عمدتاً با افرادی مانند جیمز بوکانان و گوردون تالوک شناخته می‌شود. هر دوی این اقتصاددانان در دانشگاه‌های ویرجینیا، به‌ویژه دانشگاه جورج میسون، کار می‌کردند و البته در دانشگاه شیکاگو درس خوانده بودند. سهم عمده آن‌ها در نئولیبرالیسم «نظریه انتخاب عمومی» بود که

نظریه حداکثرسازی مطلوبیت را در نظام‌ها و سازمان‌های سیاسی به‌کار گرفت (Van Overtveldt 2007). مثلاً، تالوک مفهوم «رانت‌جویی» (rent-seeking) را برای نظریه‌پردازی مشاغلی که به دنبال تغییرات قانونی‌ای‌اند که به نفع آن‌هاست به‌جای شرکت در رقابت محصولات یا خدمات توسعه داد (Tullock 1967). موضع‌گیری بوکانان بر این مفهوم استوار است که هر فرد هنگام مبادله انگیزه‌ای برای تقلب دارد و، در نتیجه، نوعی سیستم حقوقی را برای ممنوعیت تقلب ضروری می‌کند. باین‌حال، مشکل این است که همه انگیزه‌ای دارند که دولت را به ایجاد قوانینی مجبور کند که به نفع آن‌ها باشد. نظریه انتخاب عمومی تحت‌تأثیر مکتب ایتالیایی بود (Amadae 2016). این مکتب و مکتب شیکاگو متأخر در ادامه لیبرالیسم اقتصادی انگلیسی قرار دارد و از مبادی فلسفی و اخلاقی نسبتاً مشابهی با آن بهره می‌گیرد و از جهاتی مشابهت‌هایی با مکتب اردولیرالیسم آلمانی دارد، اما در جمع‌بندی اختلافاتی اساسی با مکتب اردولیرالیسم آلمانی دارد. از جمله مشابهت‌های آن با مکتب اردولیرالیسم این است که هر دو مکتب به تسخیر دولت توسط گروه‌های رانت‌جو و اداره دولت در جهت منفعت گروه‌های ذی‌نفع توجه دارند، اما اختلاف این دو در این است که مکتب ویرجینیا معتقد به دیدگاه دولت حداقلی و حداقل دخالت دولت در بازار شده، اما مکتب اردولیرالیسم با تکیه بر ایده مطابقت سیاست‌های دولت با بازار و ایده قانون اساسی اقتصادی و هم‌چنین نظارت مقامات قضایی بر رویه کارکردی دولت معتقد به ایجاد دولت قوی برای برقراری رقابت در بازار است و معتقد به دولت حداقلی نیست. از سوی دیگر، درحالی‌که برای اردولیرالیسم انحصار و تمرکز خط قرمز محسوب می‌شود و معتقدند دولت باید برای از بین بردن انحصار قدرت اقتصادی در بازار دخالت کند، مکتب ویرجینیا نگاه مثبتی به انحصار شرکتی دارد و انحصار را در ذات خود مذموم نمی‌داند، مگر در مواردی که انحصار مزبور با تکیه بر فعالیت رانت‌جویانه به‌دست آمده باشد.

یکی دیگر از مکاتبی که به‌عنوان رویکرد انتقادی به مکتب نئولیبرالیسم مطرح شده است مکتب تنظیم‌گری است. مکتب تنظیم‌گری و نظریه دولت نمایان‌گر دیدگاه نهادی است. این رویکرد بیش‌ترین ارتباط را با کارهای باب جسونپ (Bob Jessop)، جامعه‌شناس، دارد (Jessop 1982; Jessop 1990; Jessop 2002a; Jessop 2002b; Jessop 2019; Jessop and Sum 2006). او حجم عظیمی از کارهای خود را در زمینه تنظیم‌گری سرمایه‌داری، از جمله اشکال نئولیبرالی، انجام داده است. همان‌طور که اشاره شد، کار جسونپ در مکتب تنظیم‌گری قرار دارد، که عمدتاً یک سنت فرانسوی در اقتصاد سیاسی است و با افرادی مانند آلن لپییتز، میشل آگلیتا، روبرت

بویر، و برونو آمابل مرتبط است. این اندیشمندان متمرکز بر تنظیم‌گری به‌دنبال تجزیه و تحلیل ترتیبات اجتماعی‌ای هستند که سرمایه‌داری را تثبیت یا تنظیم می‌کند و تبدیل سرمایه‌داری از یک رژیم تجمعی به رژیم دیگر را امکان‌پذیر می‌کند. آن‌ها به‌طور خاص بر تغییر از فوردیسم به پسافوردیسم تمرکز کرده‌اند (Jessop 2002b). به‌گفته‌ی جسوپ و سام، ترتیبات اجتماعی زیربنای فوردیسم مبتنی بر اصول کینزی بود؛ درحالی‌که مقررات و تنظیم‌گری پس از فوردیسم «براساس یک برنامه‌ی نئولیبرالی مجدداً تقویت‌شده با هدف ایجاد شرایط جدید» و یک «رژیم انباشت پایدارتر مناسب محیط پسافوردیست» بود (Jessop and Sum 2006: 134).

این مکتب به‌دلیل تمرکز بر تنظیمات اجتماعی نسبت به مکتب ویرجینیا مشابهت‌های بیش‌تری با اردولیبرالیسم آلمانی دارد؛ درعین‌حال تفارقات‌هایی با آن دارد، زیرا مکتب اردولیبرالیسم هم‌چنان به نقش بی‌بدیل رقابت وفادار است، ولی این مکتب به‌خصوص به‌دلیل قرابت با مارکسیسم بر نقش دولت تمرکز بیش‌تری دارد و انحصار شرکتی را می‌پذیرد. ازسوی‌دیگر، این مکتب به تنظیم‌گری به‌مثابه‌ی راه‌بردی برای مقابله با شکست‌های بازار و مقابله با بحران‌های نظام سرمایه‌داری می‌نگرد، اما در مکتب اردولیبرالیسم اصول تنظیم‌گر باید درجهت اصول تقویم‌گر باشند؛ یعنی اصول تنظیم‌گر نباید اصول مقوم قانون اساسی اقتصادی اردولیبرال یعنی نظم رقابتی بازار را زیر سؤال ببرد. بنابراین، اصول تنظیم‌گر در مقابل اصول نظم رقابتی بازار نیست.

۶. نقدهای وارد بر مکتب اردولیبرالیسم آلمانی

پژوهش‌های انجام‌گرفته در زمینه نقد مکتب اردولیبرالیسم آلمانی را می‌توان به دو دسته نظری و عملی طبقه‌بندی کرد: پژوهش‌های دسته اول به‌دنبال نقد به انسجام منطقی، مبانی نظری، و مفاهیم کلیدی نظریه در این مکتب بوده‌اند و پژوهش‌های دسته دوم ناظر به نقدهای کارکردی و عملیاتی مربوط به اثرهای اجرای این مکتب در نظام‌های اقتصادی ملی و بین‌المللی‌اند.

۱.۶ نقدهای نظری

۱.۱.۶ وجه تمایز دو نظم مبادله‌ای و برنامه‌ریزی

ملاحظه شد که اویکن هنگام نوع‌شناسی سیستم‌های اقتصادی پایه‌ای دو نوع آرمانی را شناسایی می‌کند: اقتصاد مبادله‌ای و اقتصاد برنامه‌ریزی مرکزی، که درحقیقت تجلی دو نوع فردگرا در

برابر جمع‌گراست که در آن برخی نهادهای مرکزی همه تصمیم‌های اقتصادی-اجتماعی را می‌گیرند. یکی از نقدهایی که در این جا به نظریه والتر اویکن وارد شده مربوط است به روش‌شناسی تحلیل او درخصوص ملاک تمایز نظام‌های اقتصادی. بسیاری از مطالعات این حوزه نشان داده‌اند که حلقه‌های زنجیره استدلال اویکن در این زمینه ضعیف است. حتی دوست و همکار او، الکساندر روستو، نیز استفاده اویکن از اصطلاح وبری «نوع‌های ایدئال» را در این جا گمراه‌کننده دانسته است. منتقدان دیگری نیز درخصوص ملاک تمایز اویکن بین این دو نوع سیستم براساس تعداد برنامه‌ریزان در شگفت و تعجب‌اند، زیرا در هیچ‌کجا اویکن توجیه نمی‌کند که چرا تعداد برنامه‌ریزان برای سیستم‌های اقتصادی از چنین اهمیت حیاتی و منحصر به فردی برخوردار است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد او در نحوه اعمال این معیار نیز به انحراف رفته است. از آن‌جاکه آشکارا بیش از یک برنامه‌ریز در این سیستم‌ها وجود دارد، مشخص نیست چگونه هم‌چنان تحت‌عنوان «سیستم با برنامه‌ریزی مرکزی» باقی می‌مانند (Biebricher and Vogelmann 2017: 43-44).

۲.۱.۶ تمرکز افراطی بر جایگاه دولت

ایراد دیگری که بر اردولبرال‌ها و به‌خصوص اویکن گرفته‌اند اصرار او بر وجود دولت مقتدر مرکزی است که خواه‌ناخواه در مقابل تفکر آزادی‌طلبانه لیبرال قرار می‌گیرد تا بدان‌حد که برخی نویسندگان او را ضدلیبرال و حامی دولت استبدادی یا دولت تمامیت‌خواه می‌دانند و بین اندیشه او و ناسیونال سوسیالیسم هم‌گرایی می‌بینند. البته، ریشه این قضاوت‌ها را شاید بتوان به اندیشه‌های او پیش از چرخش فکری‌اش و مقاومت در برابر ناسیونال سوسیالیسم و ابراز ایده‌های لیبرالی پس از جنگ جهانی دوم دانست (Dathe 2009: 2-3). اویکن کنترل قدرت را در وهله اول در توازن مالی می‌بیند که نوعی تصمیم‌گیری کلی است و درواقع نوعی تصمیم‌گیری اقتصاد متمرکز است. به‌نظر مارتین لشکه، اویکن دیدگاه دموکراتیک خود را در پرهیز از ایدئولوژی و رانت‌خواری مطرح می‌کند و در اولی ایدئولوژی سوسیالیستی و در دومی نظریه لیبرالیسم کلاسیک را می‌بیند که اولی بر قدرت‌طلبی دولت و دومی بر قدرت‌طلبی بخش خصوصی مبتنی است. به همین دلیل، از نظر لشکه تصور اویکن از دولت دموکراتیک نیست و این جاست که او به نظریه اقتصاد سیاسی بوکانون نزدیک می‌شود (صمدی ۱۳۸۶: ۸۰-۸۱).

اقتصاددانان مکتب اتریش در همین زمینه انتقاداتی را به اردولبرال‌ها وارد کرده‌اند. فون میزس، از بنیان‌گذاران اصلی مکتب اتریش در ۱۹۲۶، از دخالت‌های حلقوی ماریچ دولت

سخن گفت؛ بدین معنی که هر دخالت دولت دخالت‌های دیگر او را به‌دنبال دارد. مثلاً، ممانعت دولت از بالابردن اجاره‌های مسکن، که از لحاظ اجتماعی تحمل‌ناپذیر است، به‌صورت اجتناب‌ناپذیری سبب جذب و اعمال دخالت‌های دولتی دیگر می‌شود. بنابراین، دخالت‌های دولت و اقدامات او باید از یک آزمون مضاعف بگذرد؛ یعنی از لحاظ وصول به هدف‌های مطلوب موفقیت‌آمیز جلوه کند و تدابیر و اقدامات هماهنگ با بازار باشند. هایدک نیز منتقد نظام اقتصاد بازار اجتماعی آلمان بود و صفت «اجتماعی یا سوسیال» مندرج در مفهوم «نظام اجتماعی بازار» را محملی برای جای‌گزینی و تجلی و رسوخ‌گرایی‌های ضدبازار می‌دید و این نظام را «دموکراسی چانه‌زنی» نام‌گذاری کرده است. با این‌گونه سیاست‌های مدافع منافع گروهی خاص سیستم اقتصاد بازار با شبکه‌رو به گسترش قوانین و دستورهای اجرایی پوشش می‌یابد که خود آن‌ها باید از راه بوروکراسی رو به گسترش اداره شوند و در آن‌ها برای ارباب‌رجوع هزینه‌های اداری فزاینده ایجاد شود تا به‌ظاهر امتیازات و منافع چشم‌گیر مانند دریافت یا نگه‌داری یارانه‌ها یا حفظ موانع گمرکی تعرفه‌ای ارباب‌رجوع برای رقابت یا راه‌های جبرانی برای تضمین نتایج رقابتی تدارک ببینند. این‌گونه امتیازهای گروهی به سیستم اقتصاد بازار صدمه می‌زند، زیرا به اصل رقابت از لحاظ کارکرد انگیزشی و نظارتی‌اش آسیب وارد می‌کند. نتایج موردانتظار از تخصیص منابع در این شرایط زیان‌های وارد بر اشتغال و رشد اقتصادی است که این نتایج به سهم خود بار دیگر فقر ایجاد می‌کند و سبب می‌شود دخالت‌های تازه‌ای به‌عنوان عدالت اجتماعی انجام گیرد (مانفرداشترایت و صمدی ۱۳۸۶).

هایک در کتاب *راه بردگی* در ۱۹۴۴ مفهوم «راه میانه یا راه سوم» را بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم، که اردولیرال‌ها برای خود برگزیده بودند، رد کرد و مفهوم اقتصاد مختلط را غیرقابل‌دفاع خواند. به‌باور او، دخالت دولت در کارکرد اقتصاد بازار اختلال ایجاد می‌کند و در نتیجه نیاز به مداخله‌های تصحیحی بیش‌تری را خلق می‌کند. این سیکل باطل، که براساس آن دولت مشکلاتی را برمی‌انگیزد و بار دیگر برای حل مشکلات دست به مداخله بیش‌تر می‌زند، باعث افزایش نقش دولت در اقتصاد می‌شود و احتمالاً جامعه را به‌سوی سوسیالیسم سوق می‌دهد. به‌زعم او، تنها شیوه‌ای که از طریق آن می‌توان این روند را متوقف کرد مقاومت در برابر وسوسه‌های آغازینی است که درمورد بهبود وضعیت جامعه و اقتصاد از طریق دخالت دولت وجود دارد (کلارک ۱۳۸۹: ۹۸).

فرانسوا بیگلر، یکی از مهم‌ترین ناقدان فرانسوی اردولیرالیسم، بر آن است که اردولیرال‌ها به این سؤال که کجا و چگونه و با چه ابزارهایی مداخله کنیم پاسخ داده و

به عبارتی جایگاه‌ها و ابزارهای سیاست اقتصادی را به وضوح تعریف کرده‌اند، اما این سؤالات را یا جواب ندادند یا جواب ناقصی داده‌اند که چه کاری انجام دهیم و چه زمانی؟ از سوی دیگر، اردولیرال‌ها اعلام کرده‌اند که برنامه‌ریزی در چهارچوب مورد نیاز است، اما مشخص نکرده‌اند که از بین برنامه‌ریزی‌های احتمالی کدام برنامه مورد نظر است. به عبارتی، نمی‌توان گفت نظریه کاملی درباره عقلانیت تصمیمات کلان قابل تصور است. از سوی دیگر، مسئله زمان‌بندی مداخلات دولتی حتی جدی‌تر است. این آموزه هیچ مبنایی برای تصمیم‌گیری درباره این که آیا زمان مداخله در جهت خاصی فرارسیده است یا خیر ارائه نمی‌دهد و این امر منشأ عدم قطعیت‌ها و بحث‌های مستمر است؛ در حالی که این مکتب معتقد به گذار از ساختارگرایی به اقتصاد بازار است، اما هیچ معیار عقلانی‌ای برای زمان‌بندی آن ارائه نمی‌دهد. به عبارت دیگر، نقدی که به معیار «دخاله هماهنگ با بازار» وارد است این است که تعیین ندارد و برخی از این تدابیر مثل تعرفه‌های گمرکی و یارانه‌ها را نمی‌توان به روشنی طبقه‌بندی کرد که آیا با بازار هماهنگ است یا خیر. بنابراین، این که کدام مداخله مطلوب است و چه زمانی باید انجام شود در این مکتب به درستی تعریف نشده است (Bilger 1964: 290-292).

۳.۱.۶ تردید در توان بازار در دستیابی به اهداف اجتماعی

فهم مکانیسم بازار و اصول تنظیم‌گر و تقویم‌گر اقتصاد نکته اصلی مشاجره‌های بین اخلاقیون کاتولیک و اردولیرال‌ها در اوایل ایجاد جمهوری فدرال آلمان بوده است. یکی از نقدهایی که به اردولیرال‌ها وارد شده در خصوص مکانیسم اقتصاد بازار به مثابه اصل تنظیم‌گری در جهت وصول به اهداف اجتماعی است. هافر معتقد است مکانیسم بازار نمی‌تواند به عنوان اصل تنظیم‌گر برای اقتصاد عمل کند، زیرا اقتصاد یک سیستم خودکار و ماشینی نیست، بلکه فرایندی فرهنگی است که مطابق با خواسته‌های ایدئال و نظارتی انبای بشریت صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، او معتقد بود بازاری که با یک سیستم قانونی برای فراهم کردن شرایط رقابت منصفانه ایجاد می‌شود یکی از ابزارهای مهم برای دستیابی به اهداف عدالت اجتماعی است، اما این ابزار فقط یکی از این ابزارهاست و تنها ابزار نیست. بازار یک پیش شرط است، اما پیش شرط کافی برای دستیابی به عدالت اجتماعی نیست. مکانیسم بازار برای موفقیت اقتصادی باید با اهداف اجتماعی فعالیت‌های اقتصادی تکمیل شود (Humanism in Economics and Business 2015: 139-141). بنابراین، یکی از انتقاداتی که

تحلیل و نقد آموزه‌های ... (سیدعقیل حسینی و سعید سیدحسین‌زاده یزدی) ۳۹

به نظام اقتصاد بازار اجتماعی می‌شود ناظر به مفهوم «اجتماعی» است. عده‌ای معتقدند اقتصاد بازار در ذات خود دارای خصوصیت اجتماعی است و از آن‌جاکه این نظام به توزیع درآمد بر مبنای بازده و کار گرایش دارد، بهره‌وری بالای این نظام نسبت‌های زندگی همه را به‌طور دائم بهبود می‌بخشد. گروهی دیگر این مفهوم را مردود دانسته و بر آن‌اند که اقتصاد بازار به‌علت اصل رقابت با جامعه در حال تنازع مترادف است و بنابراین ذاتاً اجتماعی نیست (لش ۱۳۷۹: ۸۱-۸۲).

۲.۶ نقدهای عملی

۱.۲.۶ آثار اقتصادی و اجتماعی تبعیت از اردولیرالیسم در آلمان فدرال و اتحادیه اروپا

پس از شکل‌گیری مفهوم اقتصاد بازار اجتماعی در آلمان، منتقدان، به‌خصوص دارای نگرش چپ، به این عنوان حمله کردند و بر آن بودند که این لغت فقط نقابی است که برای تجدیدنمای نظام سرمایه‌داری به‌کار گرفته شده و گمراه‌کننده است (لش ۱۳۷۹). از سوی دیگر، «اردولیرالیسم» به‌عنوان حضوری شرورانه و بدذات در قلب اروپا شناخته شده است (Dardot and Laval 2014). گفته می‌شود این مکتب نظریه مبنایی پشت سیاست‌های ریاضت اقتصادی‌ای است که اتحادیه اروپا اخیراً به‌طور فعالانه آن را پی‌گیری و اجرا کرده است. بسیاری از اقتصاددانان و نظریه‌پردازان سیاسی اردولیرالیسم را پایه و اساس نظری این سیاست‌های ریاضت اقتصادی می‌دانند (Blyth 2013; Mirowski 2013). منطق «سیاست‌های ریاضت اقتصادی» به این صورت است که ابزارهای مورد استفاده سوسیالیسم و مداخله‌گرایی کینزی از قبیل کنترل قیمت، حمایت از بخش‌های خاصی از بازار، ایجاد اشتغال سیستماتیک، و سرمایه‌گذاری عمومی باید لغو شود و آن‌ها را باید با ابزارهای خالص بازاری جای‌گزین کرد. مثلاً، نرخ بی‌کاری هرچه باشد دولت نباید مستقیماً مداخله کند؛ گویی اشتغال کامل نباید یک ایده سیاسی و یک اصل اقتصادی باشد که به هر قیمتی تحقق یابد، بلکه چیزی که باید مورد محافظت و صیانت قرار گیرد قبل از هر چیز ثبات قیمت‌هاست (Oksala 2017: 187).

منتقدان چپ سیاست‌های ریاضت اقتصادی اتحادیه اروپا را هدف قرار داده و مدعی‌اند که اقدامات ریاضتی شدید، اصلاحات ساختاری برای افزایش و بازیابی رقابت‌پذیری، و حفظ چهارچوب پولی پایدار برای جلوگیری از تورم به آسیب‌های اجتماعی از قبیل افزایش نابرابری اقتصادی، بی‌کاری، فقر، و خشونت منجر شده است. به‌گفته بیبریچر، اردولیرالیسم فراتر از

سیاست ریاضت اقتصادی است و در واقع مکتب بنیاد نظری اتحادیه پولی اروپا و نیروی ایدئولوژیکی در پاسخی کاملاً نادرست به بحران یورو اقتصاد کشورهای ضعیف عضو اتحادیه اروپا را خراب کرد و به شرایط کساد شدیدی، به ویژه در دولت‌های جنوبی عضو، منجر شد (Biebricher 2014; Snaith 2015). از نظر این منتقدان، اردولیبیرالیسم عبارت‌الآخرای امپراتوری «ایدئولوژی آلمانی» است که منطقه یورو را به یک قفس آهنی مصنوعی تبدیل کرد (Bonefeld 2017: 1-2).

۷. نتیجه‌گیری

ملاحظه شد که اردولیبیرال‌ها، به دلیل ابتدا بر مبانی فلسفی متفاوت، نسبت به لیبرال‌های اقتصادی، دیدگاه کاملاً متفاوتی به بازار و رقابت داشتند و بازار نمی‌تواند هم‌چون طبیعتی از قبل داده‌شده پدیدار شود و بسط یابد و دولت نباید در آن مداخله کند. حکومت‌مندی نئولیبرال دال بر این است که بازار باید با مداخله حکومتی فعال «تولید» شود. از سوی دیگر، اردولیبیرالیسم آلمانی، به لحاظ مبادی اخلاقی، برخلاف مطلوبیت‌گرایی انگلیسی، بر ارزش‌های انسانی از قبیل سعادت و کرامت انسانی و عشق به هم‌نوع تمرکز دارد.

تلفیق اندیشه حقوقی و استدلال اقتصادی برای مکتب فرایبورگ اساسی است. این مکتب نظم اقتصادی را نظمی حقوقی تصور می‌کند و نظم حقوقی را به یک تصمیم سیاسی اساسی درباره ساختار اقتصادی و قواعد بازی در یک نظم اجتماعی معین وابسته می‌داند. در بحث اردولیبیرال‌ها، تشخیص محدودیت‌های رقابت مهم است و رقابت نباید تحت هیچ شرایطی به‌عنوان یک اصل عمومی در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی اعمال شود، زیرا روابط اجتماعی رقابتی به وجود یک «چهارچوب قوی سیاسی، حقوقی، اخلاقی، و نهادی» بستگی دارد. قانون اساسی در یک جامعه معاملاتی تضمین‌کننده این است که هر نوع ایجاد مانع برای رقابت توسط ذی‌نفعان قدرت‌مند خصوصی باید ممنوع باشد.

از سوی دیگر، این عقیده اردولیبیرال‌ها، که مداخله دولت باید با اصول قانون اساسی، نظم اقتصادی، و سیاست نظم‌دهی مطابقت و هماهنگی داشته باشد، ایده اقتصاد مختلط را، که در آن دولت یا به نفع سیستم آزادی و خلاف منطق آن یا به نفع سیستم برنامهریزی مرکزی و خلاف منطق آن دخالت می‌کند، رد می‌کند. مداخله‌گرایی «مختلط» به جای مداخله به روشی ثابت از هیچ‌یک از اصول نظم اقتصادی پیروی نمی‌کند. بدین ترتیب، دچار سردرگمی و تناقض می‌شود و هر چه و مرج و بی‌نظمی ایجاد می‌کند که به انحطاط نظم مشخص تاحد نابودی منجر می‌شود.

تحلیل و نقد آموزه‌های ... (سیدعقیل حسینی و سعید سیدحسین‌زاده یزدی) ۴۱

در نتیجه‌گیری باید گفت که اردولیبیرالیسم بسیار فراتر از ترتیبات صرفاً اقتصادی است و به‌عنوان شیوه‌ای از جامعه‌پذیری شامل تقدم یک نظم سیاسی - حقوقی معین بر اقتصاد بازار آزاد است. به‌عبارت‌دیگر، براساس یک چهارچوب قانون اساسی و درون بسترهای حقوقی و سیاسی، فضا برای عملکرد مطلوب اقتصاد بازار فراهم می‌شود. قانون اساسی اقتصادی شکل و کارکردهای دولت را نیز مشخص می‌کند. این رویکرد شکل دولتی را ترجیح می‌دهد تا بتواند بدون هیچ دخالت دولتی عملکرد روان اقتصاد را تضمین کند، اما هم‌چنین نیاز به مداخله دولت در آن اقتصاد را برای جبران شکست‌های بازار و جبران هرگونه آسیب اجتماعی ناشی از آن تأیید می‌کند. این باعث ایجاد این پارادوکس می‌شود که درحالی‌که اردولیبیرالیسم قصد دارد سیاست را از اقتصاد بازار دور نگه دارد و از این طریق نظم بازار را غیرسیاسی کند، این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که در صورت سوءاستفاده از قدرت بازار به قیمت دیگر فعالان اقتصادی و ایجاد شرایطی که ثبات اجتماعی را به‌طور کلی تهدید می‌کند در بازار دخالت کند. تحقق‌های عملی اردولیبیرالیسم به‌عنوان نمونه در اتحادیه اروپا حاکی از بغرنج‌بودن این پارادوکس است. نظم حقوقی اتحادیه اروپا را می‌توان به‌طور اصولی نظم اردولیبیرال یا اصول‌گرای بازار نامید که به‌معنای نظم سیاسی است که در آن تنظیم شرایط کارکرد بازار هسته اصلی سیستم قضایی و حقوقی است و از همین‌رو فضای اندکی برای حقوق و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی باقی می‌گذارد. اتحادیه اروپا به‌گونه‌ای ساخته شده است که بسیاری از تصمیمات اساسی اقتصادی، که در کل جامعه تأثیر می‌گذارند، درعمل، به‌صورت دموکراتیک و سیاسی اتخاذ نمی‌شوند و، درعوض، از طریق ابزارهای قانونی و توسط صاحب‌نظران اقتصادی اجرا می‌شوند.

کتاب‌نامه

- باری، کلارک (۱۳۸۹)، *اقتصاد سیاسی تطبیقی*، ترجمه عباس حاتمی، تهران: کویر.
- صمدی، هادی (۱۳۶۸)، *چگونگی بازسازی آلمان پس از جنگ جهانی دوم*، تهران: دانشگاه تهران.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹)، *تولد زیست سیاست*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: نشر نی.
- لش، دیتر (۱۳۷۹)، *اقتصاد بازار اجتماعی؛ تجربه آلمان*، ترجمه علی اکبر نیکواقبال، تهران: سمت.
- معرفی محمدی، عبدالحمید (۱۳۹۳)، *علم اقتصاد و مسئله شناخت*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

Araskewopoulos, S. (2017), "The German Model of Social Market Economy", in: *Democracy and an Open-Economy World Order*, George Bitros and N. C. Kyriazis (eds.), Springer.

Atkins, R. (2015), "Germany and Economics: of Rules and Order", *The Economist*.

- Biebricher, Th. and F. Vogelmann (eds.) (2017), *The Birth of Austerity: German Ordoliberalism and Contemporary Neoliberalism*, Rowman & Littlefield.
- Birch, K. (2017), *A Research Agenda for Neoliberalism*, Cheltenham: Edward Elgar Publishing.
- Blyth, M. (2013), *Austerity: The History of a Dangerous Idea*, Oxford: Oxford University Press.
- Böhm, F. (1958), "Wettbewerbsfreiheit und Kartellfreiheit", in: *Freiheit und Ordnung in der Marktwirtschaft*, Ernst Joachim Mestämcker (ed.), Baden-Baden: Nomos.
- Böhm, F. (1966), "Private Law Society and Market Economy", in: *The Theory of Capitalism in the German Economic Tradition*, Peter Koslowski (ed.), Berlin: Springer.
- Böhm, F. (1933), *Wettbewerb und Monopolkampf*, Berlin: Heymann.
- Böhm, F. (1937), *Ordnung der Wirtschaft*, Berlin: Kohlhammer.
- Böhm, F. (1961), "Demokratie und Ökonomische Macht", in: *Kartelle und Monopole im modernen Recht*, Institut für Ausländisches und Internationales Wirtschaftsrecht (eds.), Karlsruhe: Müller.
- Burgin, A. (2012), *The Great Persuasion*, Harvard University Press.
- Crouch, C. (2011), *The Strange Non-Death of Neoliberalism*, London: Polity.
- Dardot, P. and C. Laval (2014), *The New Way of the World*, London: Verso.
- Eucken, W. (1951), *The Foundations of Economics: History and Theory in the Analysis of Economic Reality*, The University of Chicago Press.
- Eucken, W. (1937), *Die Grundlagen der Nationalökonomie*, Berlin: Springer.
- Eucken, W. (1948), "What Kind of Economic and Social System", in: *Germany's Social Market Economy: Origins and Evolution*, Alan Peacock and Hans Willgerodt (eds.), London: Palgrave.
- Eucken, W. (1952), *Grundsätze der Wirtschaftspolitik*, Tübingen: Mohr Siebert.
- Eucken, W. (1932), "Staatliche Strukturwandlungen und die Krise des Kapitalismus", *Weltwirtschaftliches*, Archiv. 36.
- Eucken, W. (1952), *This Unsuccessful Age*, London: Hodge.
- Feld, L., E. Köhler, and D. Nientiedt (2015), "Ordoliberalism, Pragmatism and the Eurozone Crisis: How the German Tradition Shaped Economic Policy in Europe", *European Review of International Studies*, vol. 2, no. 3.
- Foucault, M. (2008), *The Birth of Biopolitics*, New York, NY: Picador; Cham.
- Gerber, D. J. (1994), "Constitutionalizing the Economy: German Neo-Liberalism, Competition Law and the New Europe", *The American Journal of Comparative Law*, vol. 42, no. 1.
- Gerber, D. (1998), *Law and Competition in the Twentieth Century Europe: Protecting Prometheus*, Oxford: Oxford University Press.
- Hagemann, H. (2018), "Germany, Economics in 20th Century", in: *The New Palgrave Dictionary of Economics*, Third edition, London: Palgrave Macmillan.
- Jessop, B. (1982), *The Capitalist State*, New York: New York University Press.

- Jessop, B. (1990), *State Theory: Putting the Capitalist State in its Place*.
- Jessop, B. (2002a), "Liberalism, Neoliberalism, and Urban Governance: A State-Theoretical Perspective", *Antipode*, vol. 34, no. 3.
- Jessop, B. (2002b), *The Future of the Capitalist State*, London: Polity.
- Jessop, B. (2016), *The Heartlands of Neoliberalism and the Rise of the Austerity State*.
- Jessop, B. (2019), "Ordoliberalism and Neoliberalization; Governing through Order or Disorder", *Critical Sociology*, vol. 45, no. 7-8: <<https://doi.org/10.1177/0896920519834068>>.
- Jessop, B. and N. L. Sum (2006), *Beyond the Regulation Approach: Putting Capitalist Economies in their Place*, Edward Elgar Publishing.
- Maynard, K. J. (1926), "The End of Laissez-Faire", in: *The Collected Writings of JM Keynes*.
- Mirowski, P. and D. Plehwe (eds.) (2009), *The Road from Mont Pèlerin: The Making of the Neoliberal Thought Collective*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Mont Pelerin <<https://www.montpelerin.org/statement-of-armanc>>.
- Möschel, W. (1989), "Competition Policy from an Ordo Point of View", in: *German Neo-Liberals and the Social Market Economy*, Alan Peacock and Hans Willgerodt with the assistance of Daniel Johnson (eds.), London: Palgrave.
- Müller-Armack, A. (1976), *Wirtschaftsordnung und Wirtschaftspolitik*, Stuttgart: Paul Haupt.
- Müller-Armack, A. (1979), "Thirty Years of Social Market Economy", in: *Economy and Development*, Josef Thesing (ed.), Mainz: Hase und Köhler.
- Peck, J. (2010), *Constructions of Neoliberal Reason*, Oxford: Oxford University Press.
- Röpke, W. (1923), "Wirtschaftlicher Liberalismus und Staatsgedanke", in: *Gegen die Brandung*, Wilhelm Röpke, Zürich: Rentsch.
- Röpke, W. (1942a), *The Social Crisis of Our Time*, New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.
- Röpke, W. (1942b), *International Economic Disintegration*, London: Hodge.
- Röpke, W. (1950), "Is the German Economic Policy the Right One", in: *Standard Texts on the Social Market Economy: Two Centuries of Discussion*, Wolfgang Stützel, Christian Watrin, Hans Willgerodt and Karl Hohmann (eds.), Stuttgart: Fischer.
- Röpke, W. (1950a), *Mass und Mitte*, Zürich: Rentsch.
- Röpke, W. (1950b), *Ist die Deutsche Wirtschaftspolitik Richtig*, Stuttgart: Kohlhammer.
- Röpke, W. (2014), *A Humane Economy: The Social Framework of the Free Market*, Open Road Media.
- Rüstow, A. (1942), "General Sociological Causes of the Economic Disintegration and Possibilities of Reconstruction", in: *International Economic Disintegration*, afterword to Wilhelm Röpke, London: Hodge.
- Tullock, G. (1967), "The Welfare Costs of Tariffs, Monopolies, and Theft", *Economic Inquiry*, vol. 5, no. 3.
- Vanberg, V. (2015), "Ordoliberalism, Ordnungspolitik and the Reason of Rules", *European Review of International Studies*, vol. 2, no. 3.

